



## پیغام عشق

قسمت سیصد و هشتاد و پنجم





خانم مهردخت از چالوس



به نام عشق و سلام بر همه پویندگان عشق.  
ابیات مربوط به باریدن ابر و تابش نور ایزدی و بیان شدنش از طریق انسان:

تا نگرید ابر، کی خندد چمن؟  
تا نگرید طفل، کی جوشد لبن

طفل یک روزه همی داند طریق  
که بگریم تا رسد دایه شفیع

تو نمی دانی که دایه دایگان  
کم دهد بی گریه شیر او رایگان

گفت فلیبکوا کثیراً، گوش دار  
تا بریزد شیر فضل کردگار

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم ابیات ۱۳۴ تا ۱۳۷

در این ابیات اشاره شده که فضل و رحمت خداوند مجانی به بندگانش نمی‌رسد، همانطور که تا طفل یک روزه نگرید شیر در پستان مادر نمی‌جوشد و از آن جاری نمی‌شود و تا ابر نگرید یا به عبارتی باران نیاید چمن و گلی شکفته نمی‌شود، پس تا انسان هم نگرید شیر فضل و رحمت خداوند برای او جاری نمی‌شود.

حال منظور از این گریه کردن چیست؟ آیا باید مثل گریه‌ای که برای از دست دادن چیزی یا عزیزی می‌کنیم گریست؟ البته که نه. چون خداوند در سوره توبه (۱۹)، آیه ۸۲ می‌فرماید:

«به سزای اعمالی که انجام داده‌اند باید اندک بخندند و فراوان بگریند.»

بنابراین منظور خداوند این است که از کارهایی که با من ذهنی انجام دادیم و برای خود و دیگران درد ساختیم، حال که آگاه شدیم برگردیم و از این پس بیشتر فضاگشایی کنیم و لطیف‌تر شویم و دوباره به خوشی‌های زودگذر رو نیاوریم تا خداوند با فضل و عنایات خود به ما کمک کند.

گریه ابرست و سوز آفتاب  
استن دنیا، همین دو رشته تاب

گر نبودی سوز مهر و اشک ابر  
کی شدی جسم و عرض زفت و ستبر

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۳۸-۱۳۹

گریه ابر و تابش آفتاب دو ستون مهم دنیا هستند که هر کدام نباشند یا هر دو نباشند همه جا خشک و بی محصول و یا یخ زده و بی روح می شود. یعنی حیات در دنیا به این دو بستگی دارد، پس زندگی ما هم به این گریه یا لطیف شدن و فضاگشایی و در نهایت تابش نور ایزدی از مرکز عدم ما وابسته است تا زندگی بیرون و درون ما همیشه گلستان شده و ارتعاشش به جهان هم برسد.

حال چه کار کنیم این نور بیشتر در ما بتابد و از ما مرتعش شود؟

باید مثل طفل یکروزه چشمان ما گریان باشد یعنی طلب عشق خدا را داشته باشیم و از دنیا کمتر نان بخوریم، یعنی با آفلین همانیده نشویم و دل نبندیم که این همانیدگی‌ها آب زندگی را از ما می‌گیرند و ما را به درد می‌اندازند.

همچنین این تن یا من‌ذهنی خود را پروار نکنیم، بلکه آن را تا آنجا که ممکن است کوچک و حقیر سازیم. مثلاً کبر و غرور نداشته و خود را با دیگران مقایسه نکنیم، به زیبایی و قدرت خود افتخار نکنیم و ننازیم و از دیگران تایید و توجه نگیریم و غیره. در غیر این صورت، شاخه جان ما که از اول سبز بود و عدم بود، شروع به خزان می‌کند و جان ما پژمرده می‌شود. بهترین کار این است که این عیب‌ها و نقص‌های من‌ذهنی و همانیدگی‌هایش را به خدا قرض دهیم تا در عوض در دل ما چمن بروید، یعنی نیروی زندگی را دریافت کنیم و در خدمت او باشیم.

اگر دیگر به من ذهنی و نفس خود غذای دنیایی که سبب ایجاد هیجانات منفی و دردها می شود ندهیم تا درد بیشتری ایجاد نکند، آن وقت آن وجهی که تاکنون هیچ من ذهنی آن را ندیده خودش را به ما نشان می دهد. این وجه همان حضور و ذات حقیقی ماست که خودش را نمایان کرده و شادی بی سبب و عقل و خرد واقعی، امنیت و سایر برکات در ما جاری می شود و ما دیگر از جهان خوشبختی نمی طلبیم، چون حس خوشبختی درونی می کنیم.

چشمِ گریان بایدت، چون طفل خُرد  
کم خور آن نان را، که نان آبِ تو برد

تن چو با برگ است روز و شب از آن  
شاخِ جان در برگ ریزست و خزان

برگ تن بی برگی جان است زود  
این ببايد کاستن، آن را فرود

أقرضو الله، قرض ده زین برگ تن  
تا بروید در عوض در دل، چمن

قرض ده کم کن از این لقمه تنت  
تا نماید وجه لا عین رأت

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۴۳ تا ۱۴۷



حدیث:

«فراهم آوردم برای بندگان نیکوکردارم، نعیمی که نه چشمی آن را دیده و نه گوشش شنیده و نه بر قلب انسانی  
خطر کرده است.»

تِن ز سرگین، خویش چون خالی کند  
پر ز مشک و درِ اجلالی کند

این پلیدی بدهد و پاکی برد  
از یطهرکم تن او بر خورد

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۴۸-۱۴۹

طَهراً بیتی بیان پاکی است  
گنج نور است از طلسمش خاکی است

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۴۳۴

منظور خداوند هم این بود که ما درون خود را از سرگین یا ناپاکی‌ها پاک کنیم تا خودش در خانه دل ما ساکن شود. همانطور که به حضرت ابراهیم فرمود: خانه مرا پاک گردان. این کعبه درون است که باید هر لحظه پاک باشد و اگر ما خود آن را پاک نکنیم خداوند با قضا و کن فکان خود پاک می‌کند.

اما شیطان در این میان آرام نمی‌نشیند و ما را می‌ترساند. چون می‌گوید: مواظب باش. اگر تو این همانیدگی‌ها و خوشی‌ها را کنار بگذاری، پشیمان و غمگین می‌شوی. همچنین شیطان به ما می‌گوید: این حرص خوردن، ستیزه و مقاومت، قدرت‌طلبی، تایید و توجه مردم داروی توست و به زندگی تو گرمی می‌بخشد و این‌ها به صلاح توست. مواظب باش که از این عادت‌ها و خوهای خود برنگردی، چون به عقل و دلت هزار گونه مرض رو می‌کند. پس این همانیدگی‌ها را نگه دار. شیطان در واقع خود را همچون جالینوس پزشک ماهر معرفی می‌کند که بهترین داروها را برای درمان دردهای انسان دارد تا به این صورت نفس بیمار ما را بفریبد.

حال چه کسی فریب این شیطان را می خورد؟ معلوم است کسی که از جنس شیطان شده و درد پخش می کند و تقریباً اکثر ما از این جنس شده بودیم. برای رهایی از این شیطان بهتر است با یاران و بزرگانی چون مولانای جان که از جنس حضور شده اند قرین شویم و در کارها با آنها مشورت کنیم تا در صفای دل و فضاگشایی هر چه بیشتر بکوشیم.

دیو می ترساندت که هین و هین  
زین پشیمان گردی و گردی حزین

گر گدازی زین هوس ها تو بدن  
بس پشیمان و غمین خواهی شدن

این بخور، گرم است و داروی مزاج  
و آن بیاشام از پی نفع و علاج

هم بدین نیت که این تن مرکب است  
آنچه خو کرده‌ست آتشِ اَصُوب است

هین مگردان خو که پیش آید خَلَل  
در دماغ و دل بزاید صد عِلَل

این چنین تهدیدها آن دپو دون  
آرد و بر خلق خواند صد فسون

خویش جالینوس سازد در دوا  
تا فریبد نفس بیمار تو را

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۵۰ تا ۱۵۶

با کمال تشکر و احترام  
مهردخت از چالوس



خانم سارا از شیراز



با سلام و عرض ادب و احترام خدمت استاد شهبازی نازنین و همراهان عزیز خلاصه‌ای از برنامه ۸۷۲ گنج حضور در باب ادب.

ادب به این معناست که این لحظه، دید خود یعنی دید من ذهنی مان را کنار گذاشته و دید فضای گشوده شده با مرکز عدم را قبول کنیم. یعنی در این لحظه عملاً فضاگشایی کرده، فضا را باز نگه داشته و در آن فضا غیر از من و زندگی هیچ چیز دیگری نباشد.

انتخاب ما به عنوان هشیاری جسمی با مرکز همانیدگی بی ادبی است. مقاومت و قضاوت در مقابل اتفاقات این لحظه، غصه خوردن، ترس، خشم و سایر هیجانات من ذهنی، بی ادبی است ....


و این یعنی زدن به نازنین تر از خود که زندگیست .

گر زنی بر نازنین تر از خودت   
در تگ هفتم زمین، زیر آردت


-مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۳۰۶




گوش دادن به فرمان انصتوا و خاموشی ذهن عین ادب است.

انصتوا را گوش کن خاموش باش   
چون زبان حق نگشتی گوش باش

-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶

پس شما خاموش باشید انصتوا   
تا زبانتان من شوم در گفت و گو

-مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲

چون تو گوشی، او زبان نی جنس تو   
گوش ها را حق بفرمود: انصتوا


-مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۲۲


ذهنت را خاموش کن. این لحظه فقط گوش کن و بگذار زندگی با تو سخن بگوید که فکرها از طریق من ذهنی بر اساس کشت دوم می چرخد. پس فرمان انصتوا را گوش کن تا خدا از طریق تو خودش را بیان کند که خاموشی و سکوت و نپریدن از فکری به فکر دیگر و گوش دادن بر حسب مرکز عدم عین ادب است.






کشت اول یعنی رشد کردن، و از جنس خدا شدن، عین ادب است.

گر بروید، ور بریزد صد گیاه   
عاقبت بر روید آن کشت اله

کشت نو کارید بر کشت نخست   
این دوم فانی ست و آن اول درست

کشت اول کامل و بگزیده است   
تخم ثانی فاسد و پوسیده است

–مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۰۵۷ الی ۱۰۵۹

کاشتن همانیدگی‌ها روی کشت اول که خود زندگیست و پوشاندن کشت اول با هیاهو و سر و صدای من ذهنی،  
و پرهیز نکردن از کشت دوم، بی ادبی ست.

حس نیازمندی به خدا عین ادب است.

ناز کردن یعنی حس بی‌نیازی از خداوند، تلخی و ترش رویی ما، قهر و بد آمدن و خوش آمدن ما، خوب و بد کردن، می‌دانم، نمی‌توانم، اینها همه نازنینی و ناز ماست که با دیدن ذهنی از شکر هم شیرین تر است و این یعنی حس بی‌نیازی از خدا که بی‌ادبی ست و صد جور خطر دارد.

ناز کردن خوشتر آید از شکر   
لیک کم خایش که دارد صد خطر

–مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۵۴۴



طرب و شادی عین ادب است.

زندگی از جنس طرب و شادایست، خدا در این لحظه، این شراب زنده کننده، دم شفا بخش و نیروی زندگی، آب حیات را از روی لطف و کرم خود پخش می کند و دلم را از این همه طرب و شادی، سبک و گرانقدر می کند. این طرب و شادی عین ادب است و غم و غصه و گرفتاری، ناله و شکوه و شکایت بی ادبی ست.


در آن مجلس که گردان کرد از لطف، او صراحی ها  
گران قدر و سبک دل شد، دل و جان از طرب ما را

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۱



کیمیایی که از مهر جان می‌آید عین ادب است.

نوازشهای خداوند کیمیاست، شادی زندگیست و عین خلاقیت و ذوق و اشتیاق به زندگی و عین ادب است.


زهی این کیمیای حق، که هست از مهر جان او   
که عین ذوق و راحت شد، همه رنج و تعب ما را


-مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۱



رضایت دادن به اتفاق این لحظه و فضاگشایی در اطراف آن عین ادب است.  
رضای ما کیمیاست و عین ادب است.

قضا طرح الهی است و اسرار قضا را خدا می‌داند و ما با عقل جزوی من ذهنی نمی‌دانیم. پس رضایت به اتفاق این لحظه و به چالشهای زندگی که فرصتی است بسیار عالی برای زنده شدن به زندگی، عین ادب است و در همان لحظه با فضاگشایی و رضایت، در بهشت را برای ما باز می‌کند.

بیاموز از پیمبر کیمیایی   
که هر چت حق دهد می‌ده رضایی

همان لحظه در جنت گشاید   
چو تو راضی شوی در ابتلایی

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۶۷۵



خدمت به خدا که خدمت به خلق است، عین ادب است.

ادب حکم می‌کند که ما فضا را باز و گشوده نگه داریم تا لطف زندگی که عنایتهای ربانی ست، عشق و دولت و نیکبختی ست به تمام ابعاد وجودی ما جاری شود.

عنایتهای ربانی، ز بهر خدمت آن شه  
برویانید و هستی داد، از عین ادب ما را

-مولوی، دیوان شمس، غزل ۷۱



سپاس عین ادب است و ناسپاسی بی ادبی است.

از خدا جوییم، توفیق ادب  
بی ادب، محروم گشت از لطف رب

بی ادب، تنها نه خود را داشت بد  
بلکه آتش در همه آفاق زد

– مثنوی، دفتر اول، بیت ۷۸ و ۷۹

بی ادبی یعنی در این لحظه، خرد را نادیده گرفتن و با عینک رنگی همانیدگی، خرد خود را که عقل جزوی من  
ذهنیست به جای خرد کل قرار دادن که ناسپاسی و بی ادبی ست...





جناب مولانا در ادامه این ابیات قوم موسی را مثال می‌زند که در اثر ناسپاسی آسمان دلشان بسته شد و به رنج و درد من ذهنی افتادند و در هیچ کاری گشایشی بر آنان نبود.

و تمثیلی هم از حضرت عیسی می‌زند و می‌فرماید: همانطور که قوم موسی ناسپاسی و بی‌ادبی کردند و مائده بر آنان قطع شد وقتی عیسی شفاعت کرد، دوباره خوان آمد. اما این بار با حس محدود اندیشی و کمیابی، حرص و طمع، و زندگی را به آینده موکول کردن و زندگی نکردن در این لحظه و نادیده گرفتن فراوانی خدا و بی‌نهایتی او و ناسپاسی دوباره، در رحمت خدا به خاطر این بی‌ادبی و گستاخی بر ایشان بسته شد.

پس این خساست و عدم رعایت قانون جبران و رو نیاوردن به فراوانی زندگی، ناسپاسی و بی‌ادبی است و سبب می‌شود که در رحمت ایزدی بسته شود و جفت شدن ما به زندگی با من ذهنی زناست، بدبختی آفرین و نامبارک است.



ابر بر ناید پی منع زکات   
وز زنا، افتد وبا اندر جهات

هر چه بر تو آید از ظلمات و غم   
آن ز بی باکی و گستاخی است هم

– مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۸ و ۸۹

می فرماید: هر چالشی نامبارک و غمگین برای ما پیش می آید به خاطر گستاخی و بی ادبی ماست.

مقاومت و قضاوت در مقابل اتفاق این لحظه و دعا برای دفع قضا، یعنی من می‌دانم و زندگی که داناترین داننده هاست نمی‌داند و این بی‌ادبی و گستاخی است.


هر که بی باکی کند در راه دوست  
رهزن مردان شد و نامرد اوست

از ادب پر نور گشته است این فلک  
وز ادب معصوم و پاک آمد ملک

بد ز گستاخی، کسوف آفتاب  
شد عزازیلی ز جرات رد باب

– مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۰ الی ۹۲

هر که در راه خدا بی‌باک و گستاخ باشد و به خست و محدودیت من ذهنی بیفتد انسان نیست و با فضا‌بندی به جهل و تاریکی تن دادن که از خاصیت‌های پر از شک و تقلید من ذهنی ست گستاخی و بی‌ادبی ست.  
و هر که فضاگشا و منبسط باشد و از خاصیت‌های خداوند که بی‌نهایت و ابدیت است استفاده کند، بدینگونه به خدا خدمت کرده و از خرد و روشنایی فضای یکتایی بهره بردن عین ادب است.

حکم حق گسترد بهر ما بساط   
که بگوئید از طریق انبساط

-مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰



با احترام و سپاس فراوان،  
سارا از شیراز



آقای فرشاد



با سلام

یاد گرفتیم که علت این که در زندگی مان این همه درد و گرفتاری داریم به خاطر دید اشتباه مان بوده است. یاد گرفتیم که با حس وجود بخشیدن به فکرها، در ما یک سیستم به نام من ذهنی بوجود آمد که مسبب تمام درد و غم های ما همین سیستم است. همچنین یاد گرفتیم که اگر واقعاً بخواهیم من ذهنی مان را به صفر برسانیم و به حالت اولیه مان برگردیم، راه حل آن تسلیم است.

زندگی یا خدا، هر لحظه یک اتفاق بوجود می آورد. این اتفاق می تواند یک فکر باشد یا یک اتفاق در بیرون باشد یا مثلاً حرفی از دیگران باشد. باید توجه کنیم که ما اگر واقعاً می خواهیم آزاد شویم، تنها کلید ما اتفاق این لحظه است، چون با فضاگشایی در برابر آن یواش یواش هویت مان از چیزها گنده می شود. به طور عکس، اگر اتفاق این لحظه را ملاک زندگی بگیریم و از آن زندگی بخواهیم، بیشتر در دام می افتیم.

هر یک از ما همانیدگی‌های مخصوص به خود را داریم. اتفاق این لحظه برای هر کدام از ما به گونه‌ای درست شده که با پذیرش آن و با باز کردن فضا، بتوانیم یکی از همانیدگی‌ها را شناسایی کرده و جدا شویم. مثلاً ما با تأیید و توجه همانیده هستیم، این لحظه یک فکر در سر ما می‌آید که تصور می‌کنیم که با انجام دادن فلان کار، بقیه ما را تعریف می‌دهند. با دیدن این فکر متوجه می‌شویم که ما با گرفتن تأیید و توجه همانیده هستیم؛ بنابراین باید در برابر این فکر فضاگشایی کرد، یعنی بدانیم که این فکر از سیستم شرطی شده من ذهنی است و ما نباید جدی بگیریم و در مرکزمان بگذاریم، بلکه آن را لا کنیم. با پذیرش اتفاق، از جنس فضای اطراف اتفاق می‌شویم.

هر لحظه و هر ساعت یک شیوه نو آرد  
شیرین تر و نادرتر زان شیوه پیشینش

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۲۲۷

كُلُّ اصْبَاحٍ لَنَا شَأْنٌ جَدِيدٌ  
كُلُّ شَيْءٍ عَنِّ مَرَادِي لَا يَحِيدُ

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۶۴۰

این لحظه یک اتفاقی را که برای تو جدید است پیش می‌آورم، و تو باید از من بدانی و در اطرافش فضاگشایی کنی و هیچ کار تو از حیطة مشیت من خارج نیست.

گاهی اوقات ما مثلاً اگر با پول به شدت همانیده باشیم، یک اتفاقی می‌افتد و ما سرمایه زیادی از دست می‌دهیم. این اتفاق اگرچه ظاهراً اتفاق بدی است، ولی باید توجه کنیم که این اتفاق بوجود آمده است که ما با پذیرش آن، جان خود را آزاد کنیم، بنابراین یک فرصت برای ماست. اتفاقاتی مانند خراب شدن تصویر کمال ما در جمع، نادان فرض شدن ما، خراب شدن رابطه و... این‌ها فرصت طلایی برای ما هستند که بتوانیم با فضاگشایی و پذیرش آن‌ها و گرفتن پیغام، از من ذهنی آزاد شویم.

گاهی اوقات ما اینقدر محکم به چیزها چسبیدیم که وقتی تیر اتفاقات به آنها می خورد، باید در حالت صبر درد هشیارانه بکشیم. این اتفاق بوجود آمده که ما با درد هشیارانه کشیدن پخته شویم و از همانیدگی آزاد شویم، بنابراین نباید فرار کنیم.

بانگ می زد آتش ای گیجان گول  
من نیم آتش، منم چشمه قبول

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۳۵

می گوید آتش بانگ می زند با صدای بلند که ای گیجان احمق نروید به سوی آن خوشی های کاذب، بیایید یک ذره درد بکشید این همانیدگی ها را بیندازید. و من چشمه قبول خدا هستم. اگر می خواهی با من یکی بشوی بیا از این در آتشین یعنی دردهای هشیارانه و صبر و شکر و و رضا بگذر، یعنی موقعی که من اتفاق را بوجود می آورم که یکی از همانیدگی ها را می گیرم، فضا را باز کن.



چیست با عشق آشنا بودن؟  
به جز از کامِ دل جدا بودن

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۲

می گوید آشنایی با عشق و تبدیل شدن به خدا، معادلِ این است که آن کامِ دلی که منِ ذهنی می خواهد، ازش جدا بشوید. اما این کار سخت است.

خون شدن، خون خود فرو خوردن  
با سگان بر درِ وفا بودن

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۲

می گوید که دلت خون بشود برای این که یک قسمتی از مرکزت را از خودت جدا می کنی، یک همانیدگی را جدا می کنی و درد خودت را فرو بخوری، آشکار نکنی و این درد هشیارانه تو را از این همانیدگی جدا بکند.

بیاموز از پیّمبر کیمیایی  
که هر چت حق دهد، می ده رضایی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۷۵

این کیمیا را از پیغمبر یاد بگیر که هر چه خداوند این لحظه به تو می دهد، تو رضا بده.

همان لحظه در جنت گشاید  
چو تو راضی شوی در ابتلایی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۷۵

خداوند این لحظه ما را امتحان می کند. اگر راضی بشویم و در اطراف اتفاق فضا را باز کنیم، در بهشت برایمان باز می شود.

لیک حاضر باش در خود، ای فتی  
تا به خانه او بیابد مر تو را

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۳

خداوند هر لحظه امتحان و ابتلایی را برای ما بوجود می‌آورد. باید دائماً حاضر باشیم و با حضور ناظر حواسمان باشد که پیغام چیست. نه اینکه مشغول فکرهای همانیده باشیم که در این صورت خدا ما را در خانهٔ عدم پیدا نمی‌کند.

ورنه خلعت را برد او باز پس  
که نیابیدم به خانه هیچ کس

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۶۴۴

وگرنه این لباس زیبا را که حضور است، برمی دارد می برد، می گوید رفتم در خانه کسی نبود. برای همین است که  
باید مرتب تسلیم بشویم.

با سپاس


-فرشاد



خانم زهرا از مشهد



با سلام و آرزوی سلامتی برای دوستان گنج حضور

آه که آن صدر سرا، می‌نهد بار، مرا  
می‌نکند، محرم جان، محرم اسرار، مرا 

نغزی و خوبی و فرش، آتش تیز نظرش  
پرسش همچون شکرش، کرد گرفتار مرا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۹ بر نامه ۸۷۳

آه و افسوس از این که از آن فضای گشوده شده می‌ناب و آب حیات، شادی بی‌سبب را دریافت نمی‌کنم و خدا مرا محرم اسرارش نمی‌کند و من حس امنیت، هدایت، عقل و قدرت را از او نمی‌گیرم. چرا؟ چون مرکز همانیده دارم و با خیلی چیزها هم‌هویتیم، چاره کار اینست که آنها را شناسایی کرده، فضاگشایی کرده و بی‌مقاومت و بی‌قضاوت باشم تا مرکزم عدم شده و آن صدر سرا به من می‌ناب و شادی بی‌سبب و فراوانی و کوثرش را عطا کند.

با این فضای گشوده شده لایق و شایسته فر و شکوه و پاکی و نیکی او خواهیم شد.

آن موقع است که باید با دید نظر او ببینم و عینک هم هویت شدگی ها را کنار می‌زنم، و شیرینی که از این فضای گشوده شده و صدر سرا به من می‌رسد مرا گرفتار خودش می‌کند، و من خودم را لایق و شایسته تبدیل شدن دانسته صبر و شکر و پرهیز می‌کنم، و با ناظر بودن لحظه به لحظه ذهنم و تکرار آن از این لحظه ابدی بیرون نمی‌روم.

اگر نه عشق شمس الدین بدی در روز و شب ما را  
فراغت ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را

بت شهوت بر آوردی، دمار از ما ز تاب خود  
اگر از تابش عشقش، نبودی تاب و تب ما را

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱ برنامہ شماره ۸۷۲

اگر عشق شمس الدین (خدا) نبود چگونه می توانستم از دام و سبب های ذهنی که خودم درست کردم رهایی پیدا کنم؟

در من ذهنی و با دید هم هویت شده همیشه در دام آنها بوده و هر اتفاق و رویداد را به یک سبب نسبت داده و می گویم این اتفاق را فلان چیز یا فلان کس به وجود آورده و این گونه است که هیچ وقت از این دامها رها نشده و همیشه گرفتار سبب های ذهنی هستم و مسبب الاسباب را که خداوند است و همین طور قانون قضا و کن فکان را از یاد می برم.



این بت شهوت، هم هویت شدن با انسانها، پول، مقام، و حرص به دست آوردن و نگه داشتن آنها دمار از روزگارم در آورده، طوری که همیشه نگران و مضطرب هستم و درد دارم و دنبال سبب ها در این جهان می گردم، غافل از این که فقط با فضاگشایی و تسلیم بی چون و چرا و پذیرفتن قانون قضا، عشق شمس الدین با تابش نورش می تواند مرا به خودش زنده کرده و از این دام و سبب برهاند.

یار در آخر زمان کرد طرب سازی  
باطن او جد جد، ظاهر او بازی

جمله عشاق را یار بدین علم کشت  
تا نکند هان و هان، جهل تو طنازی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۰۳ برنامہ شماره ۸۷۱

وقتی که از زمان روانشناختی گذشته و آینده جمع شده و در این لحظه حاضر و ناظر ذهنم شده و با فضاگشایی و تسلیم بدون قید و شرط و قبل از قضاوت مرکز را عدم کرده و صبر و شکر و پرهیز می کنم، یار (خدا) با طرب سازیش مرا غرق در شادی و عشق می کند، آن موقع است که می فهمم فقط زنده شدن به او و بی نهایت فضا داری اصل و جدی است، و بقیه چیزها ظاهر و بازی هستند، و تا کنون من به خاطر هم هویت شدگی ها و زندگی خواستن از چیزها، آنها را جدی گرفته بودم.

اگر بخواهم که خدا مرا با علم طرب و شادی بی سبب، به من ذهنیم بگشود، باید فضا را باز کرده، تسلیم بی چون و چرا باشم، و اجازه ندهم من ذهنیم با جهل و نادانی خودش طنازی کند.


فقط زمانی آن صدر سرا، به من می ناب می دهد، و عشق شمس الدین در من جاری می شود، و شایسته طرب خداوند می شوم که فضاگشایی کرده، و انصتوا را رعایت کنم، به الست وفادار بمانم، تا خدا با قانون قضا و کن فکانش آنچه را که می داند انجام دهد.

با احترام: زهرا از مشهد 🌿🌿🌿



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)